

سیر تحول شخصیت فرهاد در آثار مهم‌ترین مقلدین نظامی

محمود بشیری^۱

نوشین استادمحمدی^۲

چکیده

از هنگامی که نظامی با سرودن مثنوی خسرو و شیرین، تصویری روشن و ستوده از سیمای فرهاد ترسیم نمود، همواره ازین عاشق دلخسته به نیکی یاد شده است. ما در این نوشته در پی پاسخ دادن به این پرسش‌ها هستیم که آیا فرهاد شخصیتی تاریخی است یا فردی خیالی و افسانه‌ای؟ و این که شخصیت فرهاد در آثار مقلدان نظامی نیز همانند سروده وی مانده است یا تغییر یافته؟ نظامی در اثرش چنان جایگاه والایی به فرهاد بخشید که صدها شاعر پس از خود را به تقلید از این اثر برای کسب چنان محبوبیتی واداشت. در این میان تغییرات زیادی در شخصیت فرهاد رخ داده است. امیرخسرو دهلوی چندان تغییری در چهره فرهاد ایجاد نکرد، ولی عارف اردبیلی با نامیدن اثرش به فرهادنامه، خط مشی خود را که محوریت دادن به شخصیت فرهاد باشد علناً اعلام کرد. هاتفی خرجردی نیز تنها در جزئیات شخصیتی فرهاد تغییراتی ایجاد کرده است. اما روال داستان تا حدی مشابه است. وحشی بافقی در اثر ناتمامش شخصیت فرهاد را به خوبی پرورش می‌دهد و پس از او وصال شیرازی شخصیت فرهاد را به شکل یک عارف یا سالک ترسیم می‌نماید. صابر شیرازی به تکمیل این اثر می‌پردازد و چنان بینوا فرهاد را در پایان داستان به حال خود رها می‌کند که هر خواننده‌ای آرزو می‌کند ای کاش این اثر ناتمام می‌ماند اما چنین فرجامی نمی‌یافت. در روایت شعله نیریزی نیز تغییرات بسیار اندک و نادر است.

کلیدواژه‌ها:

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، فرهاد، تحول شخصیت.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی.

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء، مربی مرکز آموزش عالی محلات ostadmohamadi.nushin@yahoo.com

مقدمه

در این مقاله صرفاً به آثار چاپی کاملی که به تقلید از نظامی سروده شده پرداخته شده است و از ذکر آثار ناتمام به دلیل عدم قوام داستانی خودداری گردید و اثر سلیمی جرونی نیز با وجود کامل بودن چون هیچ گونه تفاوتی با اثر نظامی در رابطه با شخصیت فرهاد نداشت بررسی نشد. از آنجا که بیان احوال و آثار شاعران مورد بررسی حجم زیادی را می‌طلبید به ذکر آن در این مقال نپرداختیم. کتاب کتاب‌شناسی نظامی گنجوی که در بخش منابع و مأخذ ذکر شده است می‌تواند برای آشنایی خوانندگان با احوال و آثار این شاعران راهگشا باشد.

چهره فرهاد

از هنگامی که نظامی با سرودن مثنوی خسرو و شیرین، تصویری روشن و ستوده از سیمای فرهاد ترسیم نمود، همواره ازین عاشق دلخسته به نیکی یاد شده است و سالهای سال است سخن‌سرایان پارسی‌گوی داستان عشق، زندگی و مرگ ناکام او را زینت دیوان و دفتر خود ساخته‌اند و زبان به تحسین پای استوار او در راه پرخون عشق گشوده‌اند. اما اینک پرسشی مطرح است: آیا فرهاد شخصیتی تاریخی است یا فردی خیالی و افسانه‌ای؟ و اگر افسانه‌ای است این عاشق برساخته و افسانه‌ای مخلوق ذهن و خیال کیست؟ (مظفری، ۱۳۶۸: ۴۴۹)

این نظر که فرهاد را بر ساخته ذهن نظامی می‌دانند پذیرفتنی نمی‌نماید، زیرا برخی متون ادب فارسی نشان می‌دهند که سخن‌سرایان پارسی‌گوی پیش از اینکه نظامی داستان خسرو و شیرین را به رشته نظم بکشد با این داستان و شخصیت و نقش فرهاد آشنا بودند. در تكملة تاریخ طبری نه تنها نام او بلکه شمه‌ای از داستان دلدادگی او به شیرین نیز نقل شده است: ... و کنیزکی بود شیرین‌نام که اندر همه (ترک و) روم از آن صورت نیکوتر نبود پرویز بفرمود تا آن کنیزک را نیز صورت کردند بدان سنگ چون بمرد او را نیز دفن کردند و ماتمش بداشت و پرویز به روم کس فرستاد و به ترکستان و اندر همه جهان تا یکی چون او بیارند نیافتند کس مانند او. و این کنیزک آن بود که فرهاد بر او عاشق شد و پرویز فرهاد را عقوبت کرد و به کوه کندن فرستاد... (همان: ۴۵۰).

در مجمل التواریخ و القصص نیز چنین آمده است: ... و دوازده هزار زن در شبستان او (خسرو) بودند از بنده و آزاد و در جمله مریم دختر ملک روم و بهرام‌دخت و کردویه و شیرین که تا جهان بود کس به نیکویی او صورت نشان نداده‌ست و فرهاد سپهد او را عاشق بوده‌ست و آن کارها کرد بر بیستون که اثر آن پیداست... (بهار، ۱۳۸۳: ۷۹)

از شاعران پیش از نظامی که به فرهاد و رابطه او با خسرو پرداخته‌اند می‌توان ابوالحسن علی‌بن الیاس آغاجی بخارایی از امرای معروف عهد سامانی و از معاصران دقیقی را نام برد که در شعری به طور ضمنی به کوه‌کنی او نیز اشاره کرده است. فرخی سیستانی، مسعود سعد، سنایی و سوزنی سمرقندی از جمله شعرای پیش از نظامی هستند که به نوعی با حکایت عشق فرهاد و شیرین آشنا بودند.

فرخی سیستانی: ز بهر قوت دین با ولایت پرویز هزار بار به تن رنج کش تر از فرهاد

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۳۴)

راست گفתי که همچو فرهاد است بیستون را همی کند به تبر

(همان: ۱۲۵)

مسعود سعد سلمان:

نابرده به لفظ نام شیرین در کوه بمانده ام چو فرهاد

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۹۴)

همیشه بادی بر تخت ملک چون خسرو
مخالف تو گرفتار شدت فرهاد (همان: ۱۱۳)
همیشه تا به سمرهای عشق یاد کنند
حدیث قصه شیرین و خسرو و فرهاد (همان: ۱۱۴)
تو خسرو روزگار خویشی
در بند تو حاسد تو فرهاد (همان: ۱۳۶)

سوزنی سمرقندی:

داستان عشق فرهاد آمد و شیرین به سر
و آن من نو شد ز سر در عشق آن شیرین پسر
آن بت شیرین که با یاد لب شیرین او
گردد اندر کام اگر پنداری افتستین شکر
رنج فرهاد است بر من عاشقی را گاه گاه
کامرانی خیزد از معشوق چون شیرین مرا (همان: ۳)

سنایی:

قوت فرهاد و ملک خسروت گر یار نیست
دعوی اندر زلف و خال و چهره شیرین مکن
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۰۸)

ذکر همین مقدار شواهد، برای اینکه فرهاد را برساخته ذهن نظامی ندانیم کافیست اما درباره اینکه آیا فرهاد شخصیتی تاریخی بوده و یا به عنوان چهره‌ای داستانی با الگویی کهن‌تر از نظامی به روایات عامیانه، داستانها و اشعار راه یافته است هنوز سند موثقی در دست نداریم و از قضاوت در این مقال خودداری می‌کنیم.

شخصیت فرهاد در خسرو و شیرین نظامی

فرهاد را باید شخصیتی ایستا قلمداد کرد؛ زیرا در تمام مراحل داستان بدون هیچ‌گونه تغییر و تحولی در منش و رفتار تنها به شیرین عشق می‌ورزد و به هیچ چیز جز شیرین نمی‌اندیشد. اولین مشخصه‌ای که نظامی برای فرهاد برمی‌شمرد مهارت در کوه‌کنی و سنگ‌تراشی است. شاپور چنین او را به شیرین معرفی می‌کند:

به تیشه چو سر صنعت بخارد
زمین را مرغ بر ماهی نگارد
به صنعت سرخ گل را رنگ بندد
به آهن نقش چین بر سنگ بندد
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۶: ۲۱۶)

نخستین بار، شیرین او را می‌خواند تا برایش جویی در کوهستان بکند تا حمل شیر به نزد او آسان گردد.

دل شیرین حساب شیر می‌کرد
چه فن سازد در آن تدبیر می‌کرد
که شیر آوردن از جایی چنان دور
پرستاران او را داشت رنجور
(همان: ۲۱۵)

فرهاد پیکر‌ساز: فرهاد قبل از ساختن راهی در بیستون به درخواست خسرو، ابتدا پیکره شیرین، خسرو و شب‌دیز را بر روی سنگ حکاکی می‌کند و پس از آن به وظیفه‌اش می‌پردازد. شاید علت این کار، علاوه بر تاکید بر ناچیز بودن درخواست خسرو، رهایی از غم تنهایی و افزایش توان و انگیزه با دیدن چهره شیرین باشد.

بر آن کوه کمرکش رفت چون باد
کمر در بست و زخم تیشه بگشاد
نخست آرم آن کرسی نگه داشت
برو تمثال‌های نغز بنگاشت

به تیشه صورت شیرین بر آن سنگ چنان برزد که مانی نقش ارژنگ
پس آنگه از سنان تیشه تیز گزارش کرد شکل شاه و شب‌دیز
(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۶: ۲۳۷)

مشخصه بعدی فرهاد، عاشق بودن است. در واقع آنچه به فرهاد عظمت می‌بخشد نه پیکر پولادین و کوه‌مانند او و نه دست‌های هنرمند اوست که می‌تواند تصویر شیرین و خسرو و شب‌دیز را بر سنگ حک نماید بلکه پاک‌باختگی او در عشق است که از همان آغاز متعالی است و سیر نزولی و صعودی را نمی‌پیماید. جوهر عشق است که به او آن مایه قدرت و استواری می‌بخشد که در مدتی کوتاه بر خلاف انتظار شاه کوه بیستون را از میان برمی‌دارد. (یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۳۸)

فرهاد به عنوان عاشق چنان در وجود معشوق مستغرق گشته است که لحظه‌ای به خویشتن نمی‌اندیشد و زندگی خود را بی‌وجود شیرین هیچ می‌بیند و با شنیدن خبر مرگ شیرین جان در راه معشوق نثار می‌کند.

ویژگی دیگر شخصیتی فرهاد نکته‌دانی است: این فرهاد کوه‌کن گویی نکته‌دانی را نزد نظامی آموخته و آنجا که سخن باید گفت، زبان‌آوری را از او وام کرده است. نزد شیرین چنان است که پاسخ را فراموش می‌کند:

زبان‌ش کرد پاسخ را فراموش نهاد از عاجزی بر دیده انگشت
(همان: ۲۱۹)

اما چون نزد خسرو می‌رود او را از نکته‌سنجی‌های خود به شگفت می‌آورد.

بهر نکته که خسرو ساز می‌داد جوابش هم به خوبی باز می‌داد

(همان: ۲۳۵)

مناظره خسرو با فرهاد یکی از شاهکارهای نظامی است و در این گفت و شنود فرهاد خسرو را عاجز می‌کند. (مازیار، بی‌تا: ۲۱۶)

چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامد بیش پرسیدن صوابش

به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم کس به این حاضر جوابی

(نظامی گنجه‌ای، ۱۳۸۶: ۲۳۵)

عشق بی‌چشم‌داشت: مشخصه دیگر فرهاد عدم چشم‌داشت و بی‌شائبه بودن عشق اوست. برای مثال، زمانی که ساختن جوی شیر به پایان می‌رسد و شیرین به تماشا به نزد فرهاد می‌رود، چنان از کار فرهاد متعجب می‌شود که گوهرهای شب چراغی را که به گوش دارد به وی می‌بخشد. اما فرهاد آن‌ها را در پای شیرین می‌افکند. و چون به دعوت خسرو به قصر او رفت نه سیم و زر را پذیرفت نه به هم‌خواه‌ای قانع گشت و ثابت کرد که عشقش به شیرین چنان والاست که با هیچ چیزی قابل جایگزینی نیست.

از جمله ویژگی‌های شخصیتی فرهاد، سکوت اوست. او مرد عمل است. برخلاف خسرو که وقتی در برابر شیرین قرار می‌گیرد برای جلب رضایت او و واداشتن او به اینکه به خواسته‌هایش تن دردهد به انواع مختلف زبان‌آوری می‌کند، او تسلیم مطلق در برابر معشوق است و در مقام پاسخ به خواسته او فقط انگشت بر چشم می‌گذارد. حتی در عالم تنهایی و

سرگردانی‌اش در کوهستان نیز، که خود نتیجهٔ عشق است، به جای سخن گفتن عمل می‌کند و هنگامی که فرصت دیداری نیز حاصل می‌شود فقط به نگاهی از دور بر چهرهٔ محبوب بسنده می‌کند. (یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۶۱)

به هر وقتی که بد مهمان آن حور به دیداری قناعت کردی از دور
(دهلوی، ۱۹۶۲: ۲۱۱)

فرهاد پهلوان: ویژگی بعدی شخصیتی فرهاد، پیل تنی و زورمندی است. پیل تنی و زورمندی در این منظومه برای فرهاد لازم است زیرا نخست باید جویی از سنگ بکند سپس گذرگاهی در کوه بسازد و مخصوصاً در مورد ثانی زور دست او آشکار می‌شود. (مازیار، بی تا: ۲۱۶)

در توصیفاتی که نظامی از فرهاد ذکر می‌کند به نیروی جسمانی وی چنین اشاره می‌نماید:

درآمد کوهکن مانند کوهی کزو آمد خلابق را شکوهی
چو یک پیل از ستبری و بلندی به مقدار دو پیلش زورمندی
(نظامی گنجوی، ۱۳۸۶: ۲۱۸)

در جاهای دیگر داستان هم به قدرت جسمانی وی اشاره می‌شود مثلاً آنجا که اسب شیرین در کوه سقط می‌شود چنین می‌سراید:

چنین گویند کاسب باد رفتار	سقط شد زیر آن گنج گهربار
چو عاشق دید کان معشوق چالاک	فرو خواهد فتاد از باد برخاک
به گردن اسب را با شهنسوارش	زجا برداشت و آسان کرد کارش
به قصرش برد زان سان ناز پرورد	که مویی بر تن شیرین نیازرد
نهادش بر بساط نوبتی گاه	به نوبتگاه خویش آمد دگر راه
همان آهنگری با خاره می کرد	همان سنگی به آهن پاره می کرد
شده بر کوه، کوهی بر دل تنگ	سری بر سنگ می زد بر سر سنگ
چو آهوسبزه ای بر کوه دیده	ز شورستان به گورستان رمیده

(نظامی گنجه ای، ۱۳۸۶: ۲۵۳)

شخصیت فرهاد در شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی

هرچند امیر خسرو در پرورش شخصیت فرهاد تا حد غیرقابل انکاری به فرهاد نظامی نظر داشته و او را الگوی خود قرار داده، اما در خلق شخصیت فرهاد به ابتکاراتی دست زده است که رقابت خسرو با او را موجه تر جلوه می‌دهد.

شخصیت فرهاد در این روایت نیز ایستاست و در تمام روال داستان خروج از معیار، شورش، تغییر و تحول در اعتقادات پیشین و... از او سر نمی‌زند و شخصیتی تک بعدی و تک محوری را داراست.

برخلاف خسرو که از گذشتهٔ او پیش از رسیدن به فرمانروایی در روایت امیر خسرو هیچ گونه تصویری ارائه نشده، امیر خسرو به گذشتهٔ زندگانی و شخصیت فرهاد گریزی می‌زند و به این ترتیب از او شخصیتی متفاوت با روایت نظامی می‌پردازد. (یوسفی، ۱۳۷۸: ۲۲۱)

در روایت نظامی، ما از توضیحات مختصری که شاپور درباره نحوه آشنایی‌اش با فرهاد می‌دهد متوجه می‌شویم که فرهاد و شاپور در چین نزد استادی سنگ‌تراشی و نقاشی آموخته‌اند و از بافت کلی داستان به این نتیجه می‌رسیم که فرهاد از طبقات فرودست و معمولی اجتماع بوده است. درحالی‌که امیرخسرو به وسیله شیرین فرهاد را وامی‌دارد که اصل و نسب خود را بازگوید. (همان: ۲۲۱) و فرهاد که می‌فهمد شیرین با ذکاوت تمام به جایگاه او پی برده چنین خود را معرفی می‌کند:

من اندر نسبت از خاقان چینم به گوهر صاحب تاج و نگینم
به قصر دولت‌م مانی و ارژنگ طراز مهر می‌بستند بر سنگ
(همان: ۲۲۰)

اما طبع شیفته من مرا به این حرفه کشاند و وقتی پدرم فهمید که سنگ‌تراشی را بر سلطنت ترجیح دادم، مرا طرد کرد و از خود راند.

مشخصه دیگر فرهاد هنردوستی است. هنر فرهاد مقدم بر عشق او معرفی می‌شود. در روایت امیرخسرو فرهاد قبل از درخواست شیرین خود در بیستون به کوه‌کنند مشغول بود، به خاطر علاقه به هنر، سلطنت را رها ساخته جلای وطن گفته و در تنهایی در بیستون به سنگ‌تراشی مشغول گشته است و همچنان در نگاهش پادشاهی هیچ ارزشی ندارد.

چو دیدم پادشاهی خود همین بود که خون دل در انگشتم نگین بود
(همان: ۱۵۱)

ویژگی دیگر او نکته‌دانی و سخن‌پردازی است. تفاوت بارز دیگر فرهاد نظامی با فرهاد امیرخسرو در نحوه برخورد او با شیرین است. فرهاد نظامی در مقابل شیرین مهر سکوت بر لب دارد، چون شیرین از او درخواست جوی شیر می‌نماید، تنها انگشت بر چشم می‌نهد و چون شیرین را در کوهستان از دور می‌بیند تنها بر نظری کفایت می‌کند. پس از اتمام جوی، چون شیرین گوشواره‌های گرانبهایش را به او می‌بخشد آنها را می‌پذیرد و باز به پای شیرین می‌افکند و نالان و اندوهگین روانه کوه می‌شود اما فرهاد امیرخسرو شیوه دیگری را برمی‌گزیند و در اولین برخوردشان به زبانی صریح و قاطع و گاهی آمیخته به طنز با شیرین سخن می‌گوید. (یوسفی، ۱۳۷۸: ۲۳۱) و به جای پاداش و دسترنج از شیرین می‌خواهد اجازه دیدار چهره بی‌نقابش را به وی دهد و شیرین نیز که به حسن‌نیتش مطمئن است چهره‌اش را به فرهاد می‌نمایاند. چون شیرین می‌خواهد مأموریت‌کنند جوی شیر را به فرهاد ابلاغ کند و می‌داند که فرهاد از خسروان است نه فرودستان، فرهاد در نهایت فصاحت و زبان‌آوری چنین پاسخ می‌دهد:

جوان کاردان گفت این خیال است گدا را تهمت شاهی محال است
به کان‌کنند رود هرکس مرا در کوه جان‌کنند بود کار
نه بس زیبا بود گر راست‌خواهی گدا را نام کردن پادشاهی
ولیکن در غریب آرزومند به چشم لطف می‌بیند خداوند
(همان: ۱۴۹)

در سایر قسمت‌های داستان نیز همچون مناظره خسرو با فرهاد، کلامی شیوا و فصیح دارد که بر این مشخصه او صحه می‌گذارد.

شخصیت فرهاد در روایت عارف اردبیلی

عارف اردبیلی خود اذعان می‌دارد که هدفش از این داستان محوریت دادن به شخصیت فرهاد است.

تو در شهری غریب توست فرهاد نباید کردش از بند غم آزاد
و خاصه اهل شهرت یار غارند غریبان را به غایت دوست دارند
(اردبیلی، ۱۳۳۵: ۱۲۶)

شاهزاده چین: فرهاد بن فغفور پسر پادشاه چین است که عارف چهره‌ظاهری او را این‌گونه ترسیم می‌نماید:

شه و شهزاده چین بود فرهاد به مردی رستم آیین بود فرهاد
اگر تیر و کمانش دیدی آرش خجل گشتی ز تیر آن کمان‌کش
عقابی گر پریدی بر سر او همی انداخت تیرش در بر او
جلالش بر تبت شاهنشهی داشت ز هر دانش که گویم آگهی داشت
(همان: ۱۵)

بنابراین وی جوانی خوش‌سیمما، شجاع، کمانکش، ماهر در تیراندازی و قهرمان میدان جنگ بود.

دومین مشخصه‌ای که عارف برای فرهاد ذکر می‌کند خوش‌اخلاقی است.

ویژگی بعدی فرهاد عشرت‌رانی و می‌خواری است.

ز می خالی نبودی گاه و بیگاه به می خوش زیستی در خدمت شاه
نبودی خالی از عشرت زمانی چو جامی داشت خوش می‌داشت جانی
(همان: ۱۶)

در طی داستان دو بار به عاشق شدن فرهاد اشاره شده است. بار اول با نگاه به تصویر گلستان به او دل می‌بازد، رهسپار ابخاز می‌شود، با گلستان ازدواج می‌کند و صاحب سه فرزند می‌گردد و پس از آن که همسر خود را از دست می‌دهد بار دوم به شیرین عشق می‌ورزد ولی به علت وجود رقیبی همچون خسرو ازدواجی صورت نمی‌گیرد تنها به رابطه پنهانی با شیرین اکتفا می‌کند.

پنجمین مشخصه فرهاد کوه‌کنی اوست. پدر گلستان شرط ازدواج با گلستان را آموختن و سرآمد شدن در فن کوه‌کنی عنوان می‌کند. بنابراین فرهاد به این کار رو می‌آورد و برای نشان دادن صلاحیتش در این فن، نخست با ظرافت تمام، چهره گلستان را ترسیم می‌کند و سپس طاقی می‌سازد که نظر همگان را جلب می‌کند. در بخش دوم داستان نیز به کوه‌کنی ادامه می‌دهد، به درخواست شیرین حوضی و خمی بنا می‌کند، جویی در کوه برای حمل شیر می‌سازد و به درخواست خسرو مشغول به ساختن راهی برای عبور و مرور می‌گردد، طاقی نیز به نام گری می‌سازد و....
مشخصه دیگر وی پیل‌تنی است.

تغییر دین او از بت‌پرستی به مسیحیت در بخش اول داستان آشکارا و در بخش دوم به طور ضمنی به عنوان مشخصه دیگر وی ذکر می‌گردد.

ویژگی متمایز دیگر فرهاد در این روایت، کام‌جویی یک‌باره او از شیرین در اولین برخورد است که این مسئله چهره فرهاد را در نظر خواننده اندکی مخدوش می‌نماید، زیرا با پیش‌زمینه‌ای که از فرهاد نظامی در ذهن خواننده شکل گرفته اندکی دور از انتظار است.

از کارهای دیگر فرهاد که منحصراً در این روایت آمده، مبادرت او به قتل است. بار اول برای نجات جان خود نواده قیصر را با دستانش خفه می‌کند. بار دوم گری را از طاق به زمین پرت می‌کند و او را می‌کشد ولی این بار نه برای نجات

جان کسی بلکه برای از بین بردن شواهد رابطه‌اش با شیرین، دست به این عمل می‌زند که البته دست انتقام روزگار نیز ساکن نمی‌ماند و سرانجام وی توسط مادر نواده قیصر با زهر کشته می‌شود.

تنها در این روایت آمده که فرهاد سه فرزند از همسر اولش گلستان داشته است. دو پسر به نام داوود و عیسی و یک دختر به نام مریم، که البته با تولد وی، گلستان از دنیا می‌رود و از اینجا است که شیرین به عرصه داستان وارد می‌گردد. اما فرهاد در روایت نظامی بی مقدمه وارد داستان می‌شود و در کوتاه مدت دچار توطئه رقیب می‌گردد و از پای می‌آید. فرهاد در این اثر، عاشقی پاک‌باخته است، که جان بر کف نهاده و بزرگترین سرمایه‌اش عشق و شیفته‌گی است. نه مال و مکتبی دارد و نه پایگاه و قدرتی، حتی اصل و نصب وی نیز در هاله‌ای از ابهام است. (جوکار، ۱۳۸۵: ۱۴۵)

اما با اینکه نظامی فرهاد را یکباره وارد میدان عشق می‌کند و سراسیمه و بی‌پروا او را در چنگال عشق شیرین می‌افکند و به رقابت خسرو وامی‌دارد، و طومار زندگی‌اش را نیز به زودی در هم می‌پیچد اما در همان ابیات مختصر که به عشق فرهاد می‌پردازد، از شکوهی برخوردار است که نه تنها در پاکبازی عاشقانه کم از خسرو نیست بلکه خسرو و عشق او را تحت الشعاع صفا و صمیمیت و فداکاری و از جان گذشتگی خود قرار می‌دهد، تا جایی که در گذر زمان سکه عشق به نام فرهاد زده می‌شود و در ضمیر جامعه به عنوان پاسدار غریف عشق و تندیس وفاداری نقش می‌بندد و گویی که محور اصلی داستان، فرهاد و شیرین‌اند نه خسرو و شیرین. (همان: ۱۵۰)

با وجود تلاش فراوان عارف برای در کانون توجه قرار دادن فرهاد، در این زمینه چندان موفقیتی کسب نکرده است. و شاید یکی از دلایل این مسئله، بسیار دامن زدن به هوس‌ها و شهوت‌های جسمانی باشد که در این گونه منظومه‌ها با توجه به بستر فرهنگی ایران، مطبوع به نظر نمی‌رسد.

عارف اردبیلی، فرهاد، قهرمان اصلی داستان خود را به عنوان شاهزاده چینی ترسیم می‌کند تا در مقایسه با منظومه نظامی همسنگ خسرو پرویز قرار گیرد. (همان: ۱۴۱)

شخصیت فرهاد در خسرو و شیرین هاتفی خرجردی

برخلاف روایت نظامی که فرهاد با قبول درخواست شاپور در جوی کندن به داستان وارد می‌شود و اندک مدتی پس از آشنایی با شیرین به او عشق می‌ورزد، در روایت هاتفی، فرهاد قبل از درخواست شیرین به جوی کندن با او برخورد می‌کند و شیفته او می‌گردد.

به مانند روایت نظامی، مهمترین مشخصه فرهاد عاشقی است و در این راه از پیچ‌وخم‌های فراوانی به مانند هفت‌خان عبور می‌کند. شیرین او را به کندن جوی شیر می‌گمارد و او با کمال میل می‌پذیرد، پس از آن که آوازه عشق او در کوی و برزن می‌پیچد خسرو او را به مناظره می‌خواند و با هشیاری و ظرافت تمام خسرو را عاجز می‌کند، خسرو او را به چاه می‌افکند و فرهاد بر رنج زندان و چاه نیز فائق می‌آید و راهی برای رهایی از چاه می‌یابد، خسرو دوباره او را به گفتگو می‌نشانند و به او جایگاهش را در مقابل شیرین گوشزد می‌کند و چون فرهاد را در عاشقی مُصرّ می‌یابد از او در ازای وصال شیرین می‌خواهد راهی را در بیستون برای سهولت عبور و مرور ایجاد کند و فرهاد با نهایت نیرو به این مهم همت می‌گمارد و همین‌که موفقیت او در ایجاد راهی در بیستون برای خسرو مسلم می‌شود، فرهاد وارد خان هفتم می‌شود. اما نبرد دو عاشق برای حذف رقیب برابر و عادلانه نیست، خسرو به دروغ متوسل می‌شود و پیرزنی را به سمت فرهاد برای رساندن خبر مرگ شیرین روانه می‌سازد و فرهاد:

زمانی ماتم خود داشت فرهاد پس آنکه برکشید آهی و جان داد

(هاتفی خرجردی، ۱۹۷۷: ۲۵۱)

هاتفی نیز مانند نظامی به پیل تنی فرهاد اشاره کرده است:

طلب فرمود شیرین کوهکن را که بیند شیر زور پیل تن را
درآمد کوهکن مانند کوهی ز فرش دید آن مجلس شکوهی
(همان: ۱۵۴)

فرهاد در روایت هاتفی بخشش‌های شیرین در ازای زحماتش را می‌پذیرد، ولی فرهاد در روایت نظامی آن را در پای شیرین می‌افکند.

تفاوت دیگر روایت هاتفی با روایت نظامی، در به چاه افتادن و گرفتاری فرهاد به دستور خسرو است. خسرو پس از اینکه در مناظره با فرهاد عاجز گشت:

زبان بگشاد و گفت ای هوشمندان بود تدبیر آن دیوانه زندان
چهی بر قلعه کوهست در سنگ که عمقش را نداند کس به فرسنگ
در آن چه بایدهش محبوس کردن از آتش رخنه در ناووس کردن
بدست بدسگالانش سپردند روانش بر سر آن کوه بردند
درآمد عاشق بیتاب دلتنگ بسان رشته در سوراخ آن سنگ
درون چه گرفتار بلا شد چو موری در دهان اژدها شد
(همان: ۷۰-۷۱)

در هر دو روایت هاتفی و نظامی، با دعا و راز و نیاز عاشق گشایش حاصل می‌شود. در روایت نظامی شیرین پس از تنهایی و دوری از خسرو، با خداوند به راز و نیاز پرداخت و دعایش مستجاب گشت و خسرو به دیدار او شتافت. در روایت هاتفی نیز فرهاد که سخت شیفته شیرین بود در چاه در تنهایی و غم دوری شیرین با خداوند به راز و نیاز پرداخت و از عشق و حرمان ناله‌ها سرداد. خداوند نیز در کار او گشایشی ایجاد کرد.

کند غمگین این زندان دلگیر پی آزادیش زینگونه تدبیر
که بود آن تنگدل حیران در آن چاه به میتینی رسیدش دست ناگاه
به سوی آنکه دولت کرد آهنگ برون آید نهال بختش از سنگ
در آن ساعت که با کس یار شد دهر زلال خضر گردد گر خورد زهر
شد آن میتین ز دسته دستگیرش در آن شب داد از آن شمع منیرش
(همان: ۷۱)

یکی از ویژگی‌های فرهاد که منحصراً در این روایت ذکر شده، لعل تراشی اوست. فرهاد پس از رهایی از چاه به لعل فراوانی در کوه دست یافت و بر آن لعل‌ها نام شیرین را حک کرد و آن را میان رند و اوباش پراکنده ساخت و شیرین که سخت شاکی شده بود از خسرو خواست عامل این کار را کشف کند.

فراوان بود لعل آبدارش رقم می‌زد بر آنجا نام یارش
چو کندی در نگین آن نقش موزون نشاندی یار را بر چشم پر خون
شدی هرشب در آن کو رند و اوباش ز دامان لعل‌ریز از دیده درپاش
ز لعل قیمتی بی‌محنت و رنج بدست هر گدا افتاد صد گنج

به خسرو گفت شیرین کای سرافراز
 باید کردنت تحقیق این راز
 حدیث لعل گشته داستانی
 فتاده چون زبان در هر دهانی
 کنون هر دست را نامم نگین است
 به نقشم هر گدایی همنشین است
 (همان: ۷۵)

نکنه دیگر درباره فرهاد، ویژگی دوگانه هنر اوست. یکبار هنرش او را از چاه نجات می‌دهد:

هنر آورد بیرونش از آن چاه
 هنر بنمود سوی دلبرش راه
 هنر ضایع نمی‌ماند کسی را
 به دولتها رسانیده بسی را
 بود مرد هنرور را هر انگشت
 کلیدی بهر قفل رزق در مشت
 اگر خواهی که هرگز در نمایی
 بدست آور هنر تا می‌توانی
 (همان: ۷۶)

اما همین هنرمندی فرهاد است که در نهایت او را به پرتگاه مرگ می‌کشاند. زیرا خسرو پس از اینکه نتوانست به هیچ طریق فرهاد را از عشق‌ورزی به شیرین منصرف کند، او را به کندن راهی در بیستون به بهای وصال شیرین مأمور کرد و اندک زمانی پس از آن با شنیدن خبر موفقیت فرهاد در هموار ساختن مسافت زیادی از آن راه، پیرزنی را به نزد او فرستاد تا او را از مرگ شیرین باخبر سازد.

فتادش چون نظر بر روی فرهاد
 که ای غافل چه کاراست این ندانم
 فتاد آن گل‌عذار از پشت گلگون
 ترا در بر چه خاراست این چه دانم
 تو در جان کندن و جان داد یارت
 ز مرگش دیده‌ها گردید پر خون
 فتاد از پای سرو سایه دارت
 ز سر معجر گشاد و کرد فریاد
 (همان: ۸۶)

چو بشنید این سخن مسکین غمناک
 که ای بیرحم سنگیندل چه گفתי
 گر آید فی‌المثل از آسمان سنگ
 خورده بر پای مرد عاجز لنگ
 چرا بر من نگردهد تیره این روز
 چرا رخسار نومیدی شگفتی
 جدا افتادم از دلدار جانی
 ز طرف گلستان بر باد شد گل
 پس آنکه بر کشید آهی و جان داد
 حرامم باد بی او زندگانی
 (همان: ۸۷)

به زیر خاک مهر عالم افروز
 ز طرف گلستان بر باد شد گل
 جدا افتادم از دلدار جانی
 ز طرف گلستان بر باد شد گل
 پس آنکه بر کشید آهی و جان داد
 حرامم باد بی او زندگانی
 (همان: ۸۷)

شخصیت فرهاد در فرهاد و شیرین وحشی بافقی

شاعر تصریح می‌کند که فرهاد داستان، تمثیلی از خود اوست و فرهاد و شیرین مرثیه غمگنانه زندگی خود وحشی است. فرهاد ساخته ذهن وحشی، خود وحشی است با سوزی در دل و عشقی دلسوز و جان‌گداز و وحشی خود، فرهاد است با نیازهای یک عاشق جانباخته. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۵)

مرا زین گفتگوی عشق بنیاد که دارد نسبت از شیرین و فرهاد
 غرض عشق است و شرح نسبت عشق بیان رنج عشق و محنت عشق
 منم فرهاد و شیرین آن شکرخند کزان چون کوهکن جان بایدم کند
 (همان: ۳۷۴)

برخلاف سایر روایت‌ها، شخصیت فرهاد در این داستان، محوری، اصلی و پویاست. منظومه وحشی چنانکه می‌دانیم به پایان نرسیده و به این سبب تصویری که این شاعر از فرهاد نقش کرده نیمه‌کاره مانده است. با این حال چون فرهاد شخصیت اصلی داستان است و غرض عمده شاعر بیان حالات اوست، در همین قسمت ناقص اوصاف کاملی از فرهاد دیده می‌شود. (مازیار، بی تا: ۲۱۹)

در منظومه وحشی، فرهاد بیشتر به پیکرسازی وصف شده است. شیرین، هنرمندی را برای ساختن قصر و استادی را برای تزئین و پیکرسازی طلب می‌کند و فرستادگان شیرین پس از تحقیق و جستجوی بسیار:

گزیدند از هنرمندان نامی دو استاد هنرمند گرامی
 یکی از خشت و گل معجز نمایی خورنق پیش او که‌تر بنایی
 دگر پر صنعتی کز تیشه بر سنگ نمودی طرح صد چون نقش ارژنگ
 (وحشی بافقی، ۱۳۷۴: ۳۸۱)

مشخصه دیگر فرهاد، غرور هنرمندانه و استغنائی طبع اوست. بی‌نیازی فرهاد که در منظومه نظامی اشاره‌ای به آن شده است، در اینجا به صورت غرور هنرمندانه جلوه می‌کند. این صفت در فرهاد وحشی بسیار بارز است و شاعر به وصف و بیان آن علاقه تام دارد و شاید وحشی فقط برای آنکه این صفت را در فرهاد بارزتر و برجسته‌تر نشان دهد، شخص فرعی دیگری را که بناست در داستان وارد کرده است تا از مقایسه اختلاف طبع این دو شخص عزت نفس و علو همت هنرمند را بیشتر جلوه‌گر سازد. (مازیار، بی تا: ۲۲۰)

چون فرستادگان شیرین به این دو استاد، کار را پیشنهاد می‌کنند

حریص گنج بنای گهرسنج بگفت این کار ممکن نیست بی گنج
 بیاید گنجی از گوهر گشادن گره از سیم و قفل از زر گشادن
 (همان: ۳۸۲)

خاصان شیرین درباره پرداخت مزد به او اطمینان می‌دهند:

به گنج سیم و زر بنواختندش به شغل خویش راضی ساختندش
 (همان: ۳۸۱)

اما در مورد فرهاد وضع کاملاً متفاوت است.

به مرد تیشه‌سنج سخت‌بازو چو زر کردند و گوهر در ترازو
 ز کار کارفرمایان برآشفتم گره بر گوشه ابرو زد و گفت
 مگر از بهر زر ما کار سنجیم ز میل طبع خود زینسان برنجیم
 چه مایه زر که ما بر باد دادیم از آن روزی که بازو برگشادیم
 ز ذوق کارفرما کار سازیم ز مرد کارفرما بی نیازیم
 (همان: ۳۸۲)

پس وقتی که فرستادگان، داستان به دست آوردن دو صنعتگر را به شیرین بازگفتند باز از غرور و همت فرهاد گفتگو به میان می‌آید:

بما از سنگ فرسا کار شد تنگ که یکسان بود پیش او زر و سنگ
غرور همتش را مایه زان بیش که سنجد مزد کس با صنعت خویش
(همان: ۳۸۷)

و در پاسخ به شیرین که با تعجب بسیار او را دیوانه خطاب کرد، پرستاران اینگونه بیان داشتند:

چرا دیوانه باشد کارسنجی که پوید راه تو بی پای رنجی
نه آن صنعتگرست آن تیشه فرما که افتد از پی هر کار فرما
نهاده سر به دنبال دل خویش دلش تا با که باشد الفت اندیش
(همان: ۳۸۷)

نکته دیگر اینکه فرهاد پیشنهاد شیرین را برای کمک گرفتن از شخص دیگری با بلندهمتی و حتی خودستایی رد می‌کند و اینگونه پاسخ می‌دهد. (اشرف زاده، ۱۳۷۶: ۲۴):

اگر سی مرغ اگر سیصد هزار است به یک سیمرغ در این قاف کار است
(همان: ۴۰۹)

ویژگی بعدی فرهاد تنومندی است. وحشی به ویژگی‌های جسمانی فرهاد که لازمه سنگ تراشی و تحمل سختی‌های کوهستان است نیز اشاره کرده است.

قوی بازو، قوی گردن، قوی پشت به فریاد آهن و فولادش از مشت
سر پا گر زدی بر سنگ خاره چو تیشه کردی او را پاره پاره
اما قوت او در اینجا نیروی پهلوانی نیست، بلکه با مهارت صنعتی آمیخته است. (مازیار، بی تا: ۲۱۷)
سبک کردی چو دست تیشه فرسای تراشیدی مگس را شهد از پای
اگر گشتی گران بر تیشه‌اش دست به باد دست کوهی ساختی پست
(همان: ۳۸۱)

از دیگر مشخصه‌های او، داشتن دلی هوسناک است. در پی کارفرمائیت که او را بر سر ذوق بیاورد. فرستادگان شیرین می‌گویند:

ترا دانیم محتاجی به زر نیست که صد گنجت بهای یک هنر نیست
به ذوق کارفرمایش پیش نه پای که خیزد ذوق کار از کارفرمای
اگر تو کارفرما را بدانی چو نقش سنگ در کارش بمانی
(همان: ۳۸۳)

فرهاد از اسم و احوال کارفرما جويا می‌شود و پس از مختصر شناختی به شوق دیدار شیرین به راه می‌افتد. در این راه هوس شدت می‌یابد و از خاصان درباره خلق و خو و آداب مجلس و ذوق‌های شیرین نکته‌ها می‌پرسد و چنان شیفته دیدار شیرین می‌گردد که بیتاب دیدار او می‌گردد.

آخرین مشخصه‌ای که در منظومه وحشی از فرهاد ذکر می‌شود، نکته‌سنجی است. فرهاد وحشی نکته‌دان و نکته‌سنج است. اما این نکته‌سنجی ادیبانه و عارفانه نیست، بلکه هنرمندانه و عاشقانه است و به هر حال با اوصافی که در اینجا از فرهاد آمده متناسب‌تر جلوه می‌کند. پاسخ‌های فرهاد وحشی به شیرین مانند حاضر جوابی‌های فرهاد نظامی به خسرو کنایه-آمیز نیست و اگر هست، بسیار ساده است. آنجا (نظامی) خسرو از فرهاد می‌پرسد: اهل کجاست و او خود را اهل (دار ملک آشنایی) معرفی می‌کند. اما اینجا نام و نشان خود را به شیرین چنین می‌گوید:

یکی مسکینم از چین نام فرهاد غلام تو ولیک از خویش آزاد

(مازیار، بی تا: ۲۲۰)

شخصیت فرهاد در تکمله وصال شیرازی

الگوی ذهنی وصال برای خلق شخصیت فرهاد، تلفیقی از فرهاد نظامی و سالکان و حقیقت‌جویان روزگار خود وصال است. سالکانی که به طلب مقصود از خانه و سرزمین و تعلقات خود رسته‌اند و در نهایت با تحمل رنج‌های گوناگون تا حدی به مقصود نائل آمده‌اند.

از نظر تطابق با معیارهای شخصیت‌پردازی، شخصیت فرهاد را می‌توان در دسته محوری، اصلی، قهرمان و پویا طبقه‌بندی کرد.

اولین نکته‌ای که در باب فرهاد ذکر باید کرد، غلبه معنا بر صورت است. در واقع وصال مضامین اصیل و بنیادین عرفانی را در قالب شخصیت فرهاد به تصویر می‌کشد بنابراین کوه‌کنی فرهاد، رمز و سمبولی است که صاحب منظومه به آن اشاره می‌کند:

اشارت رفت از آن ماه پریزاد	که آن کوه افکنند از تیشه فرهاد
مگر کوه وجود کوهکن بود	که او را کوه‌کنند امر فرمود
که یعنی خویش را از پا در انداز	وزان پس با جمال عشق می‌باز
اگر خواهی به وصلم آشنایی	مرا جا در درون جان نمایی
تو را کوهی شدست این وهم و پندار	مرا خواهی؟ ز راه این کوه بردار

(همان: ۳۹۶)

پس از این، کوه‌کنی مایه رسیدن فرهاد به شیرین است. ولی آن کوه‌کنی نه تنها موجب وصال نمی‌گردد بلکه مایه فراق همیشگی او از دوست و دیدار اوست. (طاهری، ۱۳۸۵: ۳۳)

ویژگی بعدی شخصیت فرهاد، سخنوری است. برخلاف منظومه نظامی که در آن فرهاد کنشگری منفعل است، در روایت وصال فرهاد چنان تحلیل‌گر، سخنور و فعال است که روال داستان را به دست می‌گیرد:

زمین بوسید فرهاد هنرمند	سخن را با نیاز افکنند پیوند
که تا گل زینت گلزار باشد	به پیش عارضت گل خار باشد
نشایم خدمتی را ور توانم	کلاه فخر بر گردون رسانم
نباشد قابلیت چون منی را	قبول خاطر سیمین تنی را

(وصال شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۹۳)

و دوبار با مناظره فرهاد و شیرین روبرو می‌شویم که همچنان فرهاد به سخنوری و نکته‌دانی می‌پردازد:

بگفتا چیست جان؟ گفتا نثارت بگفتا چیست تن؟ گفتا غبارت
 به دل گفتا چه داری؟ گفت یادت مرادت گفت چه؟ گفتا مرادت
 بگفتا بی خودی؟ گفتا ز رویت بگفت آشفته‌ای؟ گفتا ز مویت
 (همان: ۴۱۰)

و چون کنیزکان شیرین خصایل او را باز می‌گویند فرهاد چنین پاسخ می‌دهد:

بزد آهی ز دل فرهاد مسکین که ای شکر لبان خیل شیرین
 مرا کاری که اول بار فرمود فریب چشم شیرین عاشقی بود
 که مزدی بهتر از این دارم امید که شیرین بهر این کارم پسندید
 (همان: ۳۹۴)

در سراسر منظومه هر جا شیرین با فرهاد به صحبت می‌پردازد، فرهاد با نکته‌دانی تمام میدان فصاحت را به دست می‌گیرد. بنابراین از ذکر سایر شواهد خودداری می‌شود.

مشخصه دیگر شخصیت فرهاد، عاشق بودن است. غنی‌ترین تصاویر عشق‌ورزی فرهاد به شیرین را در میان مثنوی‌هایی که مورد بررسی قرار گرفته‌اند، از آن منظومه وصال دانست. فرهاد چنان عاشق شیرین گشته که پس از رفتن به بیستون ابتدا چهره شیرین را که با یک نظر در دلش حک گشته است، از لوح سینه به روی سنگ حکاکی می‌کند ولی نه با تیشه که با ناخن و مژگان:

ادب نبود به نوک تیشه سودن چنین در عاشقی ناهل بودن
 (همان: ۴۰۳)

فرهاد، در این روایت چنان عشق را به سطح والای انسانی‌اش می‌رساند که زمینه‌های عرفانی را آشکار می‌نماید و اصطلاحات و مضامین خاص آن را در طی داستان بیان می‌دارد؛ از جمله چون شیرین به او دستور می‌دهد که:

ترا کوهی شده‌ست این وهم و پندار مرا خواهی؟ ز راه این کوه بردار
 (همان: ۳۹۶)

فرهاد چنین پاسخ می‌دهد:

چه جای کوه اگر همّت گمارم اگر دریاست گرد از وی برآرم
 در آغاز کندن بیستون به نیروی محبت، چنین عنوان می‌کند:
 در آن هنگام کاستیلای عشق است صبوری کمترین یغمای عشق است
 بلی عشق این چنین نیرنگ دارد که گاهی صلح و گاهی جنگ دارد
 بقای وصل خامی آورد بار دوام هجر جان سوزد به یکبار
 (همان: ۴۰۱)

و پس از نگاشتن چهره شیرین:

چنان محراب ابرو وانمودش که دل می‌خواست آوردن سجودش
 چو دید از یک نظر یک عمر شادی رسیدش نیز عمری نامرادی
 (همان: ۴۰۳)

و با چهره شیرین به راز و نیاز پرداخت و گفت:

مران ای دوست از این پس ز پیشم
زمانی راه ده در وصل خویشم
نخواهم عزتی زین قربت از تو
که خواری از من است و عزت از تو
(همان: ۴۰۴)

شخصیت فرهاد در تکمله صابر شیرازی

در این داستان نهاد عاشقان پاکباز و بی‌غرض است:

که من زاوّل نظر کان روی دیدم
به آخر پایه حیرت رسیدم
به موی تو که در روی تو حیران
شدم از غمزه آن چشم فتان
ز بالایت به پا دیدم قیامت
نمودم زان قیامت جای قامت
زا برویت شدم از عالمی طاق
ز رویت بر جمالت سخت مشتاق
(همان: ۴۳۵)

و زمانی که شیرین، ازو می‌خواهد که با هم به تفرج به صحرا بروند، می‌پذیرد و با او به عشرت‌رانی می‌پردازد ولی همین‌که شیرین تقاضایی جز بوسه و آغوش ازو می‌نماید تن به خواسته شیرین نمی‌دهد و از شیرین عذر می‌خواهد. دومین مشخصه فرهاد، عاجز کردن شیرین در سخندانی است. در روایت نظامی فرهاد در مقابل شیرین مهر سکوت بر لب داشت و اینجا با عکس آن مورد مواجهیم:

چو شیرین این سخنها کرد ازو گوش
برون رفتش قرار از دل، ز سر هوش
زمانی در شگفت از آن بیان ماند
جوابی بودش اما در دهان ماند

سومین مشخصه‌ای که صابر برای فرهاد ذکر کرده غزل‌گویی است. این ابتکار که در میان یک مثنوی ناگهان غزلی ذکر می‌کند، از هنرمندی های صابر شیرازی است.

که بر رویم نگاهی کن خدا را
به صحبت آشنا کن آشنا را
به بوسی زان لبم بنواز از مهر
مکن پنهان ز رنجوران دوا را
گدای کوی تو گشتم به شاهی
به خوان وصل خود بنشان گدارا
میان عاشقانم کن سرافراز
بنه تا سر نهم بر پات پارا
اگر خسرو نیم فرهاد عشقم
که از یاری به سر بردم وفا را
نیم صابر که صبر آرم به هجران
بده کام دلم یا دل خدا را
(همان: ۴۳۸)

چهارمین نکته‌ای که در این مقال باید ذکر گردد، کم لطفی شاعر (صابر شیرازی) به قهرمان داستان است. سرنوشت فرهاد در داستان خسرو و شیرین، زیبا، دل‌انگیز و سوزناک پایان می‌یابد ولی در اینجا شاعر به راحتی از کنار آن می‌گذرد. انگار نه انگار که قهرمان داستان فرهاد است و به همین جهت است که بارها آرزو کرده‌ام که ای کاش وحشی زنده می‌ماند تا خود سرنوشت خویش را رقم می‌زد یا اصلاً این داستان پایان نمی‌پذیرفت. (اشرف زاده، ۱۳۷۶: ۱۷)

آخرین نکته‌ای که در باب فرهاد می‌توان ذکر کرد ابهامی است که شاعر درباره او باقی گذاشته است.

چنان‌که ذکر شد، در آن شب وصال، فرهاد با ابا کردن از دست زدن به شیرین از او جدا می‌شود، اما بعد از آن دیگر اتفاقی نمی‌افتد، بنابراین از آن پس فرهاد دیگر برای چه تیشه می‌زده است؟ نه امیدی داشته و نه طمعی و از آن کوه کندن حاصلی نمی‌دید. چون شیرین رک و راست به او گفته بود:

بمان چندی بر این سر کوه چون برف گذاران کن به یادم عمر را صرف
 که آخر زین گدازش جام لاله دمد زین خاک چون پر می پیاله
 به پایان نخل عشق آرد از آن بار کند آسان هزاران کار دشوار

خلاصه این که بر سر این کوه بمان تا علف زیر پایت سبز شود... (همان: ۵۷)
 داستان خاتمه خوبی هم ندارد و سر و ته قضیه با چند بیت مبهم، به هم آمده است و این نکته از بزرگترین ضعف‌های اثر محسوب می‌شود.

شخصیت فرهاد در خسرو و شیرین شعله نیریزی

فرهاد در روایت شعله برخلاف نظامی و به مانند روایت عارف اردبیلی بت پرست است و آغاز آشنایی او با شیرین با اطلاع از عشق خسرو به او شکل می‌گیرد.

شیرین در روایت شعله خود به مناظره با فرهاد می‌نشیند و از ترس نام و ننگ او را با صد بهانه از شهر دور می‌کند و به کوهستان می‌فرستد تا خبر عشق وی به شیرین به گوش خسرو نرسد. بنابراین از او می‌خواهد به بیستون رفته، ابتدا برایش ایوانی و پس از آن حوضچه‌ای در آن ایوان بسازد. و در نهایت از او می‌خواهد راه همواری برای عبور و مرور نیز ایجاد کند. هنگامی که شیرین به بیستون برای مطلع شدن از میزان پیشبرد کار فرهاد می‌رود، برخلاف روایت نظامی که اسبش تلف می‌گردد و فرهاد اسب و سوارش را به دوش می‌کشد، شیرین مست است و فرهاد از ترس اینکه با اسب به زمین نخورد، اسب و سوار او را تا بالای کوه به دوش می‌کشد. و پس از اینکه مستی باده از سرش می‌رود هنگام غروب به تنهایی از کوه به پایین می‌آید و فرهاد را وداع می‌کند.

نتیجه‌گیری

با وجود شواهدی که اثبات می‌کند فرهاد به طور محض زاده تخیل نظامی نیست، اما نظامی در اثرش چنان جایگاه والایی به فرهاد بخشید که صدها شاعر پس از خود را به تقلید از این اثر برای کسب چنان محبوبیتی واداشت. در این میان تغییرات زیادی در شخصیت فرهاد رخ داده است. امیرخسرو دهلوی با سرودن شیرین و خسرو چندان تغییری در چهره فرهاد ایجاد نکرد. ولی عارف اردبیلی با نامیدن اثرش به فرهادنامه، خط مشی خود را که محوریت دادن به شخصیت فرهاد باشد علناً اعلام کرد اما متأسفانه از پاکبازی و عشق بی شائبه فرهاد نظامی در این اثر خبری نیست و تنها شباهت وی با فرهاد نظامی عشق ورزیدن به شیرین است. هاتفی خرجردی نیز تنها در جزئیات شخصیتی فرهاد تغییراتی ایجاد کرده است. اما روال داستان تا حدی مشابه است. وحشی بافقی در اثر ناتمامش شخصیت فرهاد را به خوبی پرورش می‌دهد و پس از او وصال شیرازی شخصیت فرهاد را به شکل یک عارف یا سالک ترسیم می‌نماید و متن مشحون از اصطلاحات عرفانی است. و به دنبال وی، صابر شیرازی به تکمیل این اثر می‌پردازد و چنان بینوا فرهاد را در پایان داستان به حال خود رها می‌کند که هر خواننده‌ای آرزو می‌کند ای کاش این اثر ناتمام می‌ماند اما چنین فرجامی نمی‌یافت. در روایت شعله نیریزی نیز تغییرات

بسیار اندک و نادر است اما همین بررسی مختصر کافی است تا به شایستگی منحصر به فرد نظامی در سرایش این منظومه پی ببریم.

منابع

۱. اشرف زاده، رضا، (۱۳۶۹)، نشان تیشه فرهاد، تهران: نشر صالح.
 ۲. بهار، محمدتقی، (۱۳۸۳)، *مجمل التوریح و القصص*. مولف نامعلوم. ویرایش علی اصغر عبداللهی، تهران: دنیای کتاب.
 ۳. دهلوی، امیر خسرو، (۱۹۶۲)، *شیرین و خسرو*، متن انتقادی و مقدمه: غضنفر علی یف، مسکو: انیستیتوی ملل آسیا.
 ۴. رادفر، ابوالقاسم، (۱۳۷۱)، *کتابشناسی نظامی گنجوی*، تهران: نشر موسسه مطالعه و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
 ۵. سلیمی جرونی، (۱۳۷۴)، *شیرین و فرهاد*، تصحیح نجف جوکار، تهران: میراث مکتوب.
 ۶. سنایی غزنوی، (۱۳۶۲)، *دیوان حکیم سنایی غزنوی*، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: کتابخانه سنایی. چ. سوم.
 ۷. سوزنی سمرقندی، (۱۳۳۸)، به اهتمام ناصرالدین شاه حسین، تهران: امیرکبیر.
 ۸. شعله نیریزی، (۱۳۰۰)، *خسرو و شیرین*، با مقدمه و شرح: نورانی وصال، شیراز: نشر معرفت.
 ۹. عارف اردبیلی، (۱۳۵۵)، *خسرو و شیرین*، تصحیح مقدمه و حاشیه: عبدالرضا آذر، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
 ۱۰. فرخی سیستانی، (۱۳۴۹)، *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، به تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار. چ. دوم.
 ۱۱. مسعود سعد سلمان، (۱۳۶۲)، *دیوان اشعار*، با مقدمه ناصر هیری. انتشارات گلشانی.
 ۱۲. نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۶)، *خسرو و شیرین*، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، به کوشش: سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چ. هشتم.
 ۱۳. وحشی بافقی، (۱۳۷۴)، *فرهاد و شیرین*، به تصحیح و حواشی: محمد حسن سیدان، تهران: نشر طلایه. چ. ششم.
 ۱۴. هاتفی خرجردی، عبدالله، (۱۹۷۷)، *خسرو و شیرین*، متن انتقادی و مقدمه: سعیدالله اسدالله. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
 ۱۵. یوسفی، حسین علی، (۱۳۷۸)، *بنای عاشقی بر بی قراری است*، تهران: نشر روزگار.
- مقالات
۱۶. طاهری، حمید، (۱۳۸۵)، «بررسی تطبیقی برخی عناصر داستانی خسرو و شیرین و فرهاد و شیرین»، *مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، ش. ۱۱۱-۱۰۹. آبان. آذر. ودی، صص ۴۳-۲۴.
 ۱۷. مازیار، پ، (بی تا)، «فرهاد وحشی، فرهاد نظامی»، *مجله: سخن*: ش. ۳، صص ۲۲۱-۲۱۴.
 ۱۸. مظفری، علیرضا، (۱۳۶۸)، «پیشینه یادکرد فرهاد در ادب فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، سال ۲۲، ش. ۳، و ۴، (ش مسلسل ۸۶-۸۷) پاییز و زمستان، صص ۴۵۷-۴۴۹.

